



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ مهر ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۰ ذی القعدة ۱۴۳۳
جلسه: ۱۳

موضوع کلی: وضع
موضوع جزئی: مسلک وضع - دیدگاه اول
سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض کردیم مسلک اول یعنی واقعی بودن ارتباط لفظ و معنی مردود است. در مسلک دوم یعنی مسلک وضع دو دیدگاه اصلی وجود دارد؛ دیدگاه اول این است که بر واقعی بودن ارتباط بین لفظ و معنی تأکید می‌کند ضمن اینکه این ارتباط را ناشی از وضع می‌داند، در این دیدگاه سه نظریه وجود دارد، نظریه محقق عراقی نقل و مورد بررسی قرار گرفت، نظریه محقق نائینی هم بیان شد و امروز به بررسی آن می‌پردازیم.

بررسی نظریه محقق نائینی:

هم بخش اول و هم بخش دوم کلام ایشان محل اشکال است و در مواضعی از کلام ایشان در هر دو بخش تأمل و ایراد وجود دارد.

بخش اول:

بخش اول کلام محقق نائینی متضمن چهار دلیل بر نفی واضع بودن بشر و در نتیجه اثبات واضع بودن خداوند متعال بود که ما به هر چهار دلیل ایشان - البته مسامحه نام این چهار مطلب را دلیل گذاشتیم چون بعضی از آنها شاید مبعده باشد - اشکال داریم.

اشکال به دلیل اول:

دلیل اول ایشان این بود که اگر الفاظ کثیر باشند بشر از آنجا که به همه آنها احاطه ندارد توانایی وضع الفاظ کثیر برای معانی کثیر را ندارد؛ به عبارت دیگر عاده محال است بشر بتواند این همه الفاظ را برای این همه معانی وضع کند و چنانچه بگوییم الفاظ نامتناهی هستند، عقلاً محال است که بشر متناهی و محدود بتواند الفاظ نامتناهی را برای معانی نامتناهی جعل کند. اشکال این دلیل این است که ایشان فرض کرده واضع یک نفر است یعنی لزوم وضع توسط یک نفر برای همه معانی الی یوم القيامة مفروض ایشان است و بدیهی است که اگر بخواهد واضع یک نفر باشد و او متکفل وضع الفاظ برای معانی حتی آن معانی که بعداً حادث می‌شوند باشد محل اشکال می‌باشد در حالی که اساساً مسئله وضع از این قرار نیست چون الفاظ به مرور در اعصار و روزگاران مختلف وضع شده‌اند و جریان وضع از ابتدای خلقت بشر به این صورت بوده که انسان اولیه به اندازه نیاز و برای رفع حاجت الفاظ را برای معانی مرتبط با زندگی وضع کرده، در قدم اول برای تفهیم و تفهم با هم‌نوعان خود نسبت به وسائل زندگی، محیط زندگی و چیزهایی که پیرامون او وجود داشت الفاظی را قرار داد و بعد به مرور هر چه نیاز گسترده‌تر شد الفاظ جدیدتری وضع شد، اگر ما داستان وضع را این گونه تقریر کنیم و آن را یک امر تدریجی و بر عهده

اشخاص مختلف و متعدد در زمان‌های مختلف بدانیم که این جریان هنوز هم متوقف نشده و تا آخر دنیا به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند چون امور مستحدثی پیش می‌آید که نیازمند الفاظ جدید و تازه هستند، در این صورت این ادعا که الفاظ به حدی کثیر و معانی به حدی زیادند که بشر طاقت وضع این همه الفاظ برای این همه معانی را ندارد، مفهومی ندارد و استحاله عادی پیش نخواهد آمد چون استحاله عادی در صورتی است که یک نفر بخواهد این کار را بکند و واضح شخص خاصی باشد که بخواهد دفعهٔ واحده و در زمان واحد الفاظ کثیر را برای معانی کثیر وضع کند و در این صورت است که اشکال می‌شود که این کار از طاقت بشر خارج است، البته اگر بپذیریم که الفاظ و معانی نامتناهی هستند مسئله استحاله عقلی به قوت خود باقی است و عقلاً محال است بشر الفاظ نامتناهی را برای معانی نامتناهی قرار دهد و در این صورت فرق نمی‌کند واضح یک نفر باشد یا چند نفر و استحاله عقلی ولو بر فرض تدریجی بودن وضع ولو آنکه ما واضح را اشخاص متعدد در طول زمان‌ها و اعصار بدانیم به قوت خود باقی خواهد بود ولی مسئله این است که اساساً ما عدم تناهی الفاظ و معانی را نمی‌پذیریم. کثرت الفاظ مورد قبول است اما نامتناهی نیستند بعلاوه این مشکل حتی بر فرض که واضح را خداوند بدانیم که توسط انبیاء به مردم ابلاغ شده، وجود دارد چون انبیاء هم نمی‌توانند الفاظ نامتناهی را به بشر متناهی ابلاغ کنند. پس الفاظ و معانی کثیرند اما وضع آن خارج از طاقت بشر نیست چون واضح یک نفر نبوده بلکه اشخاص متعدد این کار را به عهده داشته‌اند. این بیانی که ما برای وضع کردیم و گفتیم اساساً وضع قائم به یک شخص نیست و در واقع یک جریانی است که در طول زندگی بشر توسط انسان‌های مختلف واقع شده یک اشکال مشترک الورد به همه ادله محقق نائینی است چون اساساً این فرض یک فرضی است که مبنای همه استدلال‌های محقق نائینی است و بر این اساس واضح بودن بشر را انکار می‌کند یعنی فرض می‌کند که واضح یک نفر است که دفعهٔ واحده می‌خواهد این کار را انجام دهد و بر این اساس می‌گوید این کار از جانب یک نفر ممکن نیست پس این نگاه در همه ادله ایشان جریان دارد لذا پاسخی هم که ما به ادله می‌دهیم به نوعی بر این مبنا استوار است که وضع یک امر تدریجی است و قائم به یک شخص نیست.

اشکال به دلیل دوم:

ایشان در دلیل دوم فرمود با توجه به آن که امور مهم در تاریخ ثبت و ضبط می‌شده و مسئله وضع هم از مهم‌ترین مسائل مربوط به بشر است لذا اگر وضع توسط بشر صورت گرفته بود حتماً باید در کتب تاریخ نقل می‌شد در حالی که در هیچ یک از کتب تاریخی این مطلب بیان نشده است.

اشکال این دلیل این است که:

اولاً: اساس این دلیل هم مبتنی بر این فرض است که واضح همه لغات یک نفر باشد که اگر واضح یک نفر بود طبیعتاً نقل آن در کتب تاریخ معنا داشت ولی همان گونه که گفته شد وضع الفاظ به تدریج واقع شده و در هر عصر و مصری توسط انسان‌های مختلف صورت گرفته لذا یک حادثه نبوده که در کتب تاریخ نقل شود، وقتی هر روزه بشر در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بر اساس نیازهای خودش متکفل این کار است طبیعتاً معنا ندارد که در تاریخ نقل شود.

ثانیاً: ما این اشکال را بر مدعای خود محقق نائینی هم وارد می‌کنیم، ایشان ادعا کرد واضع خداوند متعال است نه بشر، سؤال ما این است که اگر خداوند تبارک و تعالی واضع بود و این امر مثل سایر مقررات و احکام شرعیه توسط انبیاء برای مردم بیان شده بود این مسئله هم حداقل باید در بعضی کتب آسمانی ذکر می‌شد. اهمیت این مسئله که واضع خداوند متعال است کم‌تر از واضع بودن بشر نیست و طبق نظر شما انبیاء واسطه ابلاغ اوضاع الفاظ به مردم بوده‌اند و چنین مطلب مهمی باید حداقل در بعضی کتب آسمانی نقل می‌شد، در کتب آسمانی از جمله قرآن قصه‌هایی از سرگذشت انبیاء نقل شده است اما یک مورد مشاهده نمی‌شود که انبیاء به بشر ابلاغ کرده باشند که لفظی برای معنایی وضع شده است.

اشکال به دلیل سوم:

ایشان در دلیل سوم فرمودند اگر ایصال و تبلیغ وضع بخواهد به صورت دفعی و در یک زمان صورت بگیرد این کار عادهً محال است و اگر هم بخواهد تدریجی واقع شود از زمان وضع تا ایصال به دیگران، تفهیم و تفهم در نقاطی که هنوز وضع به آنها نرسیده و اصل نشده چگونه صورت می‌گرفته با اینکه این مسئله یعنی تفهیم و تفهم یکی از نیازهای و ضرورت‌های مهم زندگی بشر است پس این نشان می‌دهد که اساساً بشر نمی‌تواند واضع باشد تا بخواهد آن را چه به صورت دفعی و چه تدریجی به اقصی نقاط عالم ابلاغ کند.

این دلیل هم مبتلا به اشکال است:

اولاً: اشکال اولی که به دو دلیل گذشته داشتیم به این دلیل هم وارد است چون اساس دلیل سوم بر این است که وضع دفعهً واحده صورت گرفته لکن برای ایصال و تبلیغ به دیگران دو صورت دفعی و تدریجی فرض شده و ایشان به هر دو فرض هم اشکال کرده‌اند. ما می‌گوییم اساساً وضع دفعهً واحده صورت نگرفته تا نیاز به ایصال آن به سایر نقاط و سایر اشخاص به صورت دفعی یا تدریجی باشد بلکه هر جامعه و قومی برای نیازهای ضروری خود الفاظی را برای معانی وضع کرده و از آنها استفاده کرده و اساساً در روزگاران اولیه تا مدت‌ها بسیاری از انسان‌ها که در نقاط مختلف جهان زندگی می‌کردند از وجود هم اطلاع نداشتند و فرض این مسئله که یک نفر بخواهد به همه انسان‌ها در همه نقاط عالم مسئله وضع را ابلاغ کند بعید است و هم‌چنین بعید است که جماعت انسان‌ها در اقصی نقاط عالم تا وصول وضع به آنان هیچ تفهیم و تفهمی نداشته‌اند. پس اصلاً وضع دفعهً واحده نبوده تا ایصال آن بخواهد به صورت دفعی یا تدریجی باشد.

ثانیاً: اساساً تکرار و تعدد زبان‌ها در مناطق مختلف نشان دهنده آن است که لازم نبوده ایصال و تبلیغ وضع توسط یک نفر واقع شود و چنین کاری واقع نشده چون انسان می‌بیند که در مناطق مختلف گویش‌ها و لهجه‌های مختلفی وجود دارد، حال اگر قرار بود در یک منطقه واضعی باشد و او وظیفه ایصال و تبلیغ وضع را به افرادی که در همان منطقه بودند عهده‌دار باشد محالی پیش نخواهد آمد. پس دلیل سوم ایشان هم مردود است.

اشکال به دلیل چهارم:

دلیل چهارم محقق نائینی این بود که اگر واضع بشر بوده و از قبل هیچ الهام و فطرتی در کار نبوده و پیامبری این را برای مردم ابلاغ نکرده چگونه برای مرتبه اول واضع بشری می‌تواند این وضع را به دیگران تفهیم کند چون فرض این است که هنوز هیچ وضعی صورت نگرفته و برای اولین مرتبه می‌خواهد وضع صورت بگیرد که سؤال می‌شود همان وضع اول چگونه به مردم تفهیم می‌شود؟ اگر می‌خواست با اشاره این کار صورت بگیرد این فقط در مورد جزئیات و محسوسات ممکن است ولی در مورد کلیات و غیر محسوسات ممکن نیست، پس بشر نمی‌تواند واضع باشد.

اشکال این دلیل این است که اگر فرض کنیم واضع بشر باشد امکان وضع توسط خود او ولو بدون هیچ لفظی وجود دارد و تحلیل وضع برای مرتبه اول به این نحو است که ابتدائاً الفاظ برای رفع نیازهای ضروری ایجاد شدند مثلاً رئیس قوم با اشاره یک مصداق و جزئی را نشان داده مثلاً با اشاره به مایعی که در درون ظرف بوده گفته ماء یا با اشاره به حیوانی که در آنجا بوده گفته بقر لکن این موارد اشاراتی است که به مصادیق و جزئیات است در حالی که ادعا این است که مثلاً لفظ بقر برای طبیعی معنای بقر وضع شده است؛ به عبارت دیگر سؤال محقق نائینی متوجه جزئیات نبود و متوجه معانی کلیه بود که برای مرتبه اول که می‌خواست وضع صورت بگیرد چگونه این الفاظ برای معانی کلیه و غیر محسوسه قرار داده شده است. پاسخ این است که وقتی کسی یک لفظ را برای مصادیق متعدد یک معنی استفاده کند مثلاً وقتی انسان به آب درون ظرف بگوید ماء، به آبی هم که از درون جوی می‌گذرد بگوید ماء، به آب دریا هم بگوید ماء و به آبی هم که در رودخانه جریان دارد بگوید ماء، کم‌کم انسان‌ها متوجه می‌شوند که لفظ ماء مخصوص یک مصداق نیست بلکه یک حقیقت و ماهیتی است که بر مصادیق متعدد حمل می‌شود لذا به این ترتیب ابتدائاً الفاظی برای جزئیات به کمک اشاره وضع شده و سپس با استفاده از الفاظ موضوعه کم‌کم دایره آن گسترده شده و در هر موضوع و علمی کم‌کم الفاظ برای معانی جدید وضع شده‌اند و برای این منظور از الفاظ گذشته استفاده شده که این هم از حیث دامنه و محدوده الفاظ گسترده شده و هم از محسوسات به غیر محسوسات و از جزئیات به کلیه توسعه پیدا کرده و کم‌کم آنها را در بر گرفته است لذا دلیل چهارم محقق نائینی هم تمام نیست.

بحث جلسه آینده: بررسی بخش دوم کلام محقق نائینی را انشاء الله در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»